

« بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَ بِهِ نَسْتَعِينُ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَي سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِينَ »

«مِنْ أَجْلِ ذَلِكَ كَتَبْنَا عَلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ أَنَّهُ مَنْ قَتَلَ نَفْسًا بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسَادٍ فِي الْأَرْضِ فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا وَ مَنْ أَحْيَاهَا فَكَأَنَّمَا أَحْيَى النَّاسَ جَمِيعًا وَ لَقَدْ جَاءَتْهُمْ رُسُلُنَا بِالْبَيِّنَاتِ ثُمَّ إِنْ كَثِيرًا مِنْهُمْ بَعْدَ ذَلِكَ فِي الْأَرْضِ لَمُسْرِفُونَ * إِنَّمَا جَزَاءُ الَّذِينَ يُحَارِبُونَ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَ يَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ فَسَادًا أَنْ يُقَتَّلُوا أَوْ يُصَلَّبُوا أَوْ تُقَطَّعَ أَيْدِيهِمْ وَ أَرْجُلُهُمْ مِنْ خَلْفٍ أَوْ يُنْفَوْا مِنَ الْأَرْضِ ذَلِكَ لَهُمْ خِزْيٌ فِي الدُّنْيَا وَ لَهُمْ فِي الآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ» (۳۴)

ابتدا پرواز و گذری از بالا بر آیات 19 جلسه گذشته می‌کنیم که این برای خودش بهره‌ای دارد که لازم است این پروازها انجام شود. از آیه ۱۹ که نگاه کنید، بعد از بحث فترت براساس آن چه کتب معارف ما می‌گویند که خود قرآن بیان می‌کند، نه دوره‌ای که رسول نیامده و انگار هیچ حجتی نیست و دنیا رهاست. نگاهی که عرض کردیم این بود که جهان بعد از فترت رسل آماده می‌شو. برای تجربه‌ی نوعی غیبت کبری و غیبت صغرای پیامبران. این سوره که سوره ولایت است، بحث فترت در واقع سیری از غیبت صغرای انبیا و بعد دوره غیبت کبری انبیا و تجربه غیبت کبری و صغرای ائمه و بعد رسیدن کار به دست ولی فقیه می‌تواند باشد. از آیه ۲۰ داستان حضرت موسی کلید زده می‌شود.

آیات ۲۰ تا ۲۶ راجع به بحثی است که حضرت موسی دارد (به فرازها دقت کنید!). داستان هابیل و قابیل از آیه ۲۶ شروع می‌شود و تا ۳۱ تمام می‌شود و در آیه ۳۲ داستان موسی ادامه پیدا می‌کند؛ یعنی داستان هابیل و قابیل کاملاً در میانه کار قرار می‌گیرد. اگر قرآن نمی‌گفت «مِنْ أَجْلِ ذَلِكَ كَتَبْنَا عَلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ»، باز هم ما باید دنبال ربط می‌گشتیم چه رسد به این که گفت! یعنی قرآن به زبان آمد که احکامی دارد که مستند است به داستان هابیل و قابیل؛ یعنی به دلیل داستان هابیل و قابیل،

«مِنْ أَجْلِ ذَلِكَ كَتَبْنَا عَلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ أَنَّهُ مَنْ قَتَلَ نَفْسًا بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسَادٍ فِي الْأَرْضِ فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا وَمَنْ أَحْيَاهَا فَكَأَنَّمَا أَحْيَى النَّاسَ جَمِيعًا»، حکمی می‌گوید که باید بررسی شود که چه سبکی از حکم است؟

داستان هابیل و قابیل یا داستان دو نفر بنی اسرائیلی است که توجیه هم دارد و در تفاسیر هم آمده و بعضی شواهد می‌آورند که خود هابیل و قابیل بودند و قابیل نمی‌دانسته با جنازه هابیل چه کند که صحیح نیست؛ چون قابیل کشاورز بوده و شیار کردن زمین و چیزی در زمین کردن را بلد بوده، پس این داستان بحث دیگری دارد که چرا این‌جا یادش نمی‌آید؟ خیلی بعید است که کسی روی خاک زندگی کند و نفهمد که خاک را می‌شود شیار کرد! این حرف دیگری دارد که حرف بسیار مهمی هم هست. خدا که نمی‌خواهد نقطه صفر تاریخچه دفن را بیان کند!

اگر داستان هابیل و قابیل باشد، در این فرض باید معلوم شود این داستان برای چه وسط این آیات آمده. داستان هابیل و قابیل برای خودش داستان بسیار مهمی است و در آن کلیدواژه‌هایی وجود دارد که خود آن‌ها را مستقلاً می‌شود نگاه کرد. این داستان را که از آیه ۲۷ تا آیه ۳۱ بیان شده، می‌شود از این متن جدا کرد و راجع به آن بحث کرد که بحث‌های مهمی هم در آن وجود دارد. یکی از آن‌ها آیه «إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ» (مائده: ۲۷) است. یعنی چه که خدا از متقیان قبول می‌کند؟ متقی کیست و خدا قبول می‌کند یعنی چه؟ آیا خدا از کس دیگر قبول نمی‌کند؟ که بحثش گذشت.

بحث مهم دیگر در این داستان، آیه ۲۸ است که خیلی از روایات اسرائیلی در تفسیر ما این آیه را کشانده به سمت یک دین منفعل که «لَئِنْ بَسَطْتَ إِلَيَّ يَدَكَ لِتَقْتُلَنِي مَا أَنَا بِبَاسِطٍ يَدِيَ لَأَقْتُلَنَّكَ» (همان: ۲۸)؛ اگر تو تو گوش ما بزنی ما توی گوش تو نمی‌زنیم. ما اصلاً اهل دفاع از خودمان نیستیم. خیلی از روایات تفسیری ما چنین القائی کرده‌اند و گویا خاک بر سری تجویز شده و این روایات و تفسیر این‌چنینی که ذیل این روایات شده، جان می‌دهد برای استکبار!

آیه ۲۹ مشکل دیگری را طرح می‌کند: «إِنِّي أُرِيدُ أَنْ تَبُوءَ بِإِثْمِي وَإِثْمِكَ فَتَكُونَ مِنْ أَصْحَابِ النَّارِ»؛ من این کار را نمی‌کنم؛ چون می‌خواهم تو گناه من و گناه خودت را بکشی. آیا مگر کسی گناه کس دیگر را می‌تواند بکشد؟ یعنی تو حامل گناه خودت و من بشوی! آیا این با محکومات قرآنی سازگار است؟ در قیامت «كَلَّا لَا وَزَرَ» (قیامت: ۱۱) است؛ اصلاً برابر وجود ندارد، مگر کسی بار گناه و مسئولیت کسی را می‌تواند بکشد؟ این هم از مشکلات این آیات است که معارف عمیقی در این آیات گنجانده شده با مراعات آیات دیگر، که گفته شد.

آیه ۳۰ که حاوی نکته فوق العاده جدی است که به همین راحتی نمی‌گویند این او را کشت، بلکه به یک نکته اخلاقی عمیق اشاره می‌کند «فَطَوَّعَتْ لَهُ نَفْسُهُ قَتْلَ أَخِيهِ فَقَتَلَهُ فَأَصْبَحَ مِنَ الْخَاسِرِينَ»؛ نفسش خرده خرده برایش طوع ایجاد کرد. تطوع باب تفعیل است و باب تفعیل اشاره به تدریج دارد. اگر می‌بینید این باب تفعیل و تفعیل قرآن را برداشته و قرآن پر است از این دو باب، به خاطر این است که همه چیز خرده خرده اتفاق می‌افتد چه در ایجاد، چه در مطاوعه و گرفتن. کسی توقع نداشته باشد که ناگهان عوض شود. شیطان هم تسویل می‌کند و خرده خرده کارهایی می‌کند و نفس تطویع می‌کند و خرده خرده طوع ایجاد می‌کند. یک دستور اخلاقی فوق العاده که مستند قرآنی دارد که شما تطووع کنید «فَمَنْ تَطَوَّعَ خَيْرًا فَهُوَ خَيْرٌ لَهُ» (بقره: ۱۸۴)؛ شما به تدریج در خودتان رغبت به خیر را ایجاد کنید؛ کاری کنید که در خودتان طوع ایجاد شود. این دستور تدریج در محتوای تفعیل و تفعیل گنجانده شده که اگر از آن طرف خیر تطویع می‌شود شما خیر را تطووع کنید و از این دستورات اخلاقی فوق العاده دیگری هم در می‌آید که گفته‌ایم.

آیه ۳۱ بحث تاریخچه‌ی دفن نیست. بحث این است که اگر کسی معلم ملائکه نخواست بشود باید شاگرد کلاغ بشود. به بدن انسان سواه گفته می‌شود. سواه به معنی شرمگاه است که در آیات متعددی آمده به این معنی آمده. اما این که خود را بیوشانید با تعبیر «سَوَّأْتَكُمْ وَرِيشًا» (اعراف: ۲۶) معلوم است که

در این جا بدن هابیل را دفن کرده به این معنی که بدن بدون روح سوأه است که این حاوی نکاتی است که با یک حرکت رفت و برگشتی تکلیف آیات رانده شدن از بهشت که خدا سوأه این‌ها را به این‌ها نشان داد معلوم می‌شود که این‌ها چه چیز را پوشانیده بودند آیا فقط شرمگاه یا کلاً لباس پوشیده بودند.

خلقت با سلسله انبیاء آغاز شده است

ماجرای خلقت با سلسله انبیا شروع شده در صورتی که تصویر ما از ابتدای خلقت چیز دیگری است و تصاویری از آدم و حوا در کلیساها است که روی سابقه ذهنی ما هم اثر گذاشته در صورتی که در قرآن تصریح شده که خدا برای این‌ها لباس آورده در یک حرکت رفت و برگشتی در قرآن؛ دوره‌های هرمنوتیک (یعنی از یک جایی شروع می‌کنید بعد برمی‌گردید و به نقطه دیگری می‌رسید) معلوم می‌شود آن بحث سوأه به معنی کل بدن است نه شرمگاه و در پوشش هم پوشیدگی کل بدن مطرح است و پوشش هم فقط مخصوص خانم‌ها نیست فقط مقداری پوشش خانم‌ها بیشتر است. این‌طور نیست که آقایان در پوشش آزاد باشند. حجاب آقایان آن قدر بی‌در و پیکر نیست که تمام مستندات قرآنی آن در یک جلسه گفته شد. از اخلاق پیامبر این بود که هیچ‌کس نمی‌توانست بدن ایشان را ببیند.

انتهای داستان خطا و گناه با «فَأَصْبَحَ مِنَ النَّادِمِينَ»^۱ با ندامت تمام می‌شود، این ندامت ندامت توبه نیست و این که شنیدید «كَفَىٰ بِالنَّادِمِ التَّوْبَةَ»^۱ نیست. این انفعال نفس است. حالتی است که فرد داغان می‌شود که شواهد آن را از قرآن آوردیم که جاهایی است که در پس خطا این ندامت اتفاق می‌افتد؛ «إِنْ جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ فَتَبَيَّنُوا أَنْ تُصِيبُوا قَوْمًا بِجَهَالَةٍ فَتُصْبِحُوا عَلَىٰ مَا فَعَلْتُمْ نَادِمِينَ» (حجرات: ۶)؛ کاری نکنید که پشیمان شوید! این پشیمانی توبه نیست، این همان انفعال نفس و ندامت است که پس از عمل خطا و گناه به انسان دست می‌دهد و رسیدن به نقطه خوبی نیست. در مقابل آن بهجت و سروری

است که به انسان پس از ثواب، طاعت خدا یا بعد از خواندن ادعیه دست می‌دهد. شوخی‌هایی که بعد از دعا افراد با هم می‌کنند سرور بعد از عبادت است.

خدا می‌خواسته در این داستان به این کوتاهی (داستان هابیل و قابیل) نکات فوق‌العاده زیادی بیان کند که آدم تعجب می‌کند! اگر ما می‌خواستیم این داستان را بیان کنیم شاید خیلی طولانی‌تر از این می‌بود، ولی خدا که می‌خواهد بیان کند یک عالمه معارف را درون چند آیه می‌گنجاند و به ما می‌گوید.

حالا بیایید سر قصه بالا: داستان از آیه ۲۰ از خود حضرت موسی شروع می‌شود. چرا داستان از حضرت موسی شروع شد؟ باید یادتان باشد که رشته اصلی سوره مبارکه مائده بحث ولایت است که مثل نخ تسبیح داشت در این سوره حرکت داشت می‌کرد و ما آن را مرتب نشان می‌دادیم؛ مثل تسبیح که نخش دیده نمی‌شود ولی اگر دانه‌هایش را کنار بزنیم کنار هردانه می‌شود نخ آن را نشان داد که اصلاً تسبیح به خاطر این نخ باقی مانده و ما هر آیه‌ای را داشتیم کنار می‌زدیم تا این نخ تسبیح را نشان دهیم. واقعا این سوره سوره سه ستاره ولایت است که در آن دانه‌های درشتی هم دیده می‌شود و گره آیات این سوره مبحث ولایت است.

شما داستان موسی را شروع می‌کنید با این آیه: «وَإِذْ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ يٰقَوْمِ اذْكُرُوا نِعْمَةَ اللّٰهِ عَلَيْكُمْ اِذْ جَعَلَ فِیْكُمْ اَنْبِیَاءَ وَجَعَلَكُمْ مَّلُوكًا وَاَتَاكُمْ مَّا لَمْ یُؤْتِ اَحَدًا مِّنَ الْعٰلَمِیْنَ» (مائده: ۲۰). نقطه محوری بحث در این جا «جَعَلَكُمْ مَّلُوكًا» است که همه مفسرین را گیر انداخته. به تفاسیر که نگاه کنید می‌بینید از دقت در این آیات خالی است؛ یعنی آیات به شدت بکر است و تفاسیر همین جوری رد شده‌اند و تکلیف این آیات را مشخص نکرده‌اند. بنی اسرائیل از دست فرعون نجات پیدا کردند و آمدند این طرف دریا. خدا به این‌ها می‌گوید: «جَعَلَكُمْ مَّلُوكًا» که مفسرین به نجات از بردگی معنی کرده‌اند ولی اصلاً مصحح قرآنی ندارد. به نجات از بردگی که پادشاهی نمی‌گویند! می‌فرماید: ما شما را ملوک قرار دادیم. موسی

می‌گوید: یادتان باشد که این (ملوک شدن) نعمتی است در دستان شما! با یک بحث تفسیری عمیق و با مصحح‌های قرآنی می‌شود فهمید که شما بهره‌مند شدید از طاعت مفترض که شواهد قرآنی دارد و می‌شود نشان داد. خداوند شعر که نگفته! و بعد برای بهره‌برداری از این نعمت حضرت موسی یک دستوری به این‌ها می‌دهد و آن دستور تشکیل حکومت است. از کجا در آمده که این دستور، دستور تشکیل حکومت است؟ حضرت موسی به این‌ها می‌گوید وارد این سرزمین مقدس بشوید و این سرزمین را بگیرید. سرزمین مقدسی که «كَتَبَ اللَّهُ لَكُمْ». شبهه بحث اسرائیل را هم جواب دادیم. این آیه از آیات گیرداری است که کوبنده است و اگر صهیونیست‌ها می‌دانستند که ما چنین آیه‌ای داریم و سرزمین موعود اصلاً آیه صریح است! «يَا قَوْمِ ادْخُلُوا الْأَرْضَ الْمُقَدَّسَةَ الَّتِي كَتَبَ اللَّهُ لَكُمْ» (مائده: ۲۱)؛ سرزمین مقدسی که خدا برای شما قرار داده و کفالت تکوینی کرده و این آیه از شبهات کوبنده قرآن است که با یک کار اجتهادی جواب دادیم برای همین این ۲۰ جلسه گذشته بسیار مهم بوده و خیلی بحث‌ها در آن انجام شد.

ارتداد از ولایت

در این جا یک معنایی هم از ارتداد مشخص می‌شود «وَلَا تَرْتَدُّوا عَلٰی اَدْبَارِكُمْ فَتَنْقَلِبُوا خَاسِرِينَ» (مائده: ۲۲) چه نوع از ارتدادی هست که نکند شما موسی را قبول نکنید! این روایتی که شما شنیدید «ارْتَدَّ النَّاسُ اِلَّا ثَلَاثَةً»^۲ مردم مرتد شدند، یعنی چه شدند؟ نماز نمی‌خواندند؟ پیغمبر را قبول نداشتند؟ چه اتفاقی افتاده بود که معنی ارتداد با آن سازگار است؟ این است که بعداً در آیات ۵۴ تابلوی ولایت، قبل از این که «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ» (مائده: ۵۵) مطرح شود، بحث ارتداد مطرح می‌شود «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ» (مائده: ۵۴) و بعد می‌فرماید: «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ» این چه معنایی از ارتداد دارد؟ این جا ارتداد فقهی نیست که شامل قتل و توبه دادن و مرتد ملی و فطری و ... باشد. این جا بحث دیگری از ارتداد است. این بحث ارتداد که موسی دارد به

این‌ها می‌گویند: بیایید برویم این سرزمین را فتح کنیم مرتد نشوید! یعنی بیایید **تحت فرماندهی** من عمل کنید که خدا در شما نعمت **طاعت مفترضة** گذاشته. بیایید این سرزمین را فتح کنیم و حکومت تشکیل دهیم! نکند مرتد شوید! این حکومت تشکیل دادن از کجا در آمده که بحث شد.

ما سه نوع دخول در یک سرزمین داریم: ۱- شما می‌خواهید بروید مکه، ویزا می‌گیرید مکه می‌روید. ۲- دخول در سرزمین مکه همان‌طور که در سوره مبارکه فتح است که می‌ترسید از شما انتقام بگیرند و خدا می‌فرماید: شما آمین وارد سرزمین مکه می‌شوید «**إِنْ شَاءَ اللَّهُ آمِنِينَ مُحَلِّقِينَ رُؤُوسَكُمْ وَمُقَصِّرِينَ**» (فتح: ۲۷)؛ یعنی شما بیم امنیت دارید و خدا می‌فرماید: آمین بروید. ۳- دخولی که با خروج هیئت حاکمه است؛ یعنی فتح یک سرزمین و تشکیل یک حکومت در آن سرزمین. به شما می‌گویند وارد این سرزمین بشوید آن‌ها را بیرون می‌کنید. ورود با بیرون کردن یک عده است، آن‌هم به معنی بیرون کردن افراد و مردم آن سرزمین که معنا ندارد! (۴۷: ۳۶) این نوع از ورود در آیه ۲۲ آمده: «**قَالُوا يَمْؤُوسِي إِنَّ فِيهَا قَوْمًا جَبَّارِينَ وَإِنَّا لَنَنذُرُهَا حَتَّىٰ يَخْرُجُوا مِنْهَا فَإِنَّا دَاخِلُونَ**» که این خوش‌خیالی است که کسی این‌جوری فکر کند که ما نمی‌آییم تا جبارین بیرون بروند. این چه منطقی است؟ که اول اجازه بدهیم این‌ها بیرون بیایند بعد ما داخل برویم! خوب بروید فتح کنید! این منطق نشان می‌دهد این حرف‌ها تربیون می‌خواهد؛ رهبر باید کنار دستش آدم داشته باشد تا آن‌ها حرف بزنند. همه حرف‌ها را که رهبر نمی‌زند. آیه از دو نفر یاد می‌کند که این‌ها مصداق «**أَيْنَ عَمَّارٍ**» هستند. آیا می‌شود ولایت فقیه دائم راجع به خودش حرف بزند؟ که آقا ولایت فقیه می‌دانید چیست؟ ولی فقیه که دائم راجع به خودش نمی‌تواند حرف بزند! آیه می‌فرماید: «**قَالَ رَجُلَانِ مِنَ الَّذِينَ يَخَافُونَ اللَّهَ عَلَيْهِمَا ادْخُلُوا عَلَيْهِمُ الْبَابَ فَإِذَا دَخَلْتُمُوهُ فَإِنَّكُمْ غَالِبُونَ**» دو نفر دیگر این حرف‌ها را می‌زنند، حضرت موسی چیزی نمی‌گوید. معلوم است این‌جا دقیقاً جایی است که موسی (ع) در معرض اتهام است، موسی ممکن است مورد اتهام قرار گیرد که دو نفر دیگر باید شروع کنند و حرف

بزند. همان جاست که حضرت موسی در معرض تشکیل حکومت است. این همان نگرانی است که «وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ» (مائده: ۶۷) داستان غدیر هم همین است که تو می خواهی به پسرعموی خودت حکومت را بدهی. معلوم است که پیامبر در معرض اتهام است و خوف دارد که آیه می آید: «وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ» خوف دارد که خودش نمی تواند بگوید، ضمن این که این شواهد با قهر و غلبه و خروج همراه است برخلاف این که وقتی می خواهیم مکه برویم نمی خواهیم که آل سعود را از مکه خارج کنیم. (۵۷: ۳۹) آمنین هم که هست، پس این یک جور ورود دیگری است. این که شما می خواهید هیئت حاکمه را سرنگون کنید و داخل بروید و این جز فرض تشکیل حکومت نیست. جز این فرض نیست که شما می خواهید رهبری را به دست بگیرید و حکومتی را ساقط کنید. چرا؟ چون الان بهره مند از طاعت مفترضة هستید. من به عنوان نبی درون شما هستم. (۴۰: ۴۰) وجود طاعت مفترضة؛ یعنی این که شما کاری انجام دهید که در راستای همان سیستم طراحی شده باشد. به دوستان گفتم: قبل انقلاب با بعد انقلاب خیلی فرق دارد. قبل انقلاب از چراغ قرمز رد می شدی گناه شرعی نبود، بعد انقلاب می شود گناه شرعی! چون اگر در سیستم ولایت یک کار بکنی می شود ثواب بهره مندی از طاعت مفترضة و بهره و ثوابی عظیم که شما رضایت ولی خدا را می خواهی کسب کنی. در راستای رضایت ولی قدم برمی داری. قبلاً همین کار را می کردی. این فرق دارد که برای وطن می جنگی یا برای امر ولی! این دو امر کلاً مجزایی هستند. یکی بهره مندی از طاعت مفترضة است و یکی چیز دیگری است. آن که برای میهن می جنگی، حتی دفاع از ناموس و شرف و آبرو یک بهره ای دارد، یک وقت شما مجاهد فی سبیل الله هستی که چیز دیگری است. لذا یک نعمت بزرگ نعمت ولایت است و این نعمت یک نعمت مقطوع نیست، یک نعمت ادامه دار است. (۴۸: ۴۲)

نعمت ولایت نعمتی که در قیامت به آن مؤاخذه خواهیم شد

در روایات هم آمده که اگر نعمت علی الاطلاق گفته می‌شود؛ «ثُمَّ لَتُسْئَلُنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ» (تکواثر: ۸)؛ یعنی نعمت ولایت. این جور نیست که اگر مهمان آمد حساب بکشیم و از او بپرسیم شما چند تا شیرینی و شکلات خوردید. اصلاً بد است این سؤالات را بکنیم! این که طرف سر چهارتا نان سرسفره قشقرق به پا می‌کند، بعد نعمت ولایت دارد ضایع می‌شود و خیلی با کرامت از کنارش عبور می‌کند، این نعمت مقام (ranking) ولایت را نفهمیده. برای ضایع کردن نعمت ولایت در آخرت خیلی باید پای حساب ایستاد!

الان زمانی است که طاعت مفترض وجود دارد و با این نعمت باید حکومت تشکیل داد. اگر این بخش‌ها را در تفسیر نگاه کنید، بکر بکر است. اصلاً انگار آیات ارتباطی به این موضوع ندارد! در صورتی که وقتی وارد آیه می‌شوید می‌گویید: بروید معلوم است که بحث تشکیل حکومت است. در همین فضاست که این‌ها دستور موسی را انجام نمی‌دهند و گرفتار تیه^۴ چهل ساله می‌شوند. این داستانی که در سوره بقره و اعراف مفصل آمده که وارد سرزمین مقدس شوید و این‌ها وارد می‌شوند، در سوره مائده این بخش را با ذره‌بینی بزرگ‌نمایی (zoom) می‌کند و نشان می‌دهد که این نبوده که این‌ها همین‌طوری حطه^۵ گفتند و وارد سرزمین شدند و گفتند: «فَكَلَّمُوا مِنْهَا حَيْثُ شِئْتُمْ رَغَدًا»؛ هرچه خواهید بخورید. قضیه داستان دارد و وقتی یک ذره بین روی آن می‌گذارید می‌بینید در آن چیزهای دیگری وجود دارد؛ یعنی یک مدتی موسی (ع) به آن‌ها گفت بیایید حکومت تشکیل دهید، به حرف گوش نکردند. با نعمت ولایت تیله‌بازی کردند و گرفتار تیه چهل ساله شدند که در این دوره روایات آمده که آدم‌ها و نسل‌ها از بین رفتند و این‌ها توبه کردند و برگشتند و با موسی وارد سرزمین شدند؛ یعنی قبل از این که وارد آن سرزمین شوند یک دوره سخت را پشت سر گذاشتند،

داستان هابیل و قابیل تراز داستان موسی را ارتقا می‌دهد

آن موقع وسط این داستان، داستان هابیل و قابیل می‌آید. غیر از این که داستان هابیل و قابیل برای خودش یک داستان جامعی است، در این جا هم معنی دارد. حالا این جا وسط داستان موسی داستان هابیل و قابیل را معنی کن! اگر مردی بیا داستان هابیل و قابیل را در این **فضا** تعبیر کن که چه کسی کشته و برای چه کشته؟ و تراز داستان ناگهان ارتقا پیدا می‌کند؛ یعنی تراز داستان عوض می‌شود و داستان در جای دیگر تبیین می‌شود. غیر از این که **سبک تفسیری** ائمه این گونه است که فقرات را جدا می‌کنند (در **مِنْ أَجْلِ ذَلِكَ** نشان می‌دهم)، بحث می‌کنند و آیه را تکه تکه می‌کنند و با آیات دیگر سیاق‌بندی می‌کنند و نکاتی را برداشت می‌کنند.

ممکن است شما بگویید این چیزهایی که شما می‌گویید خیلی با حال است ولی چرا ائمه این‌ها را نگفتند؟ این شبهه مشترک‌الورود است که این چیزهایی که شما می‌گویید، ظاهرش می‌خورد اما چرا ائمه نگفتند!

روایات دائره محدود دارد چون مخاطب محدودیت فکری داشته

ما از روایات تفسیری توقع نداریم این حرف‌ها را زده باشند. روایات تفسیری دائره‌ی بسیار محدودی دارد. روایات مخصص آیه نیست فقط مبین آیه است آن‌هم با دقت‌های ویژه! روایات در یک دایره محدود عمل کرده‌اند. در همان دایره‌ای که می‌فهمیدند، در همان دایره‌ای که سؤال می‌کردند. نکند امام زمان ظهور کنند باز مردم وقت بگیرند برای خطبه عقد! آن وقت وقت امام زمان را چه کسانی برای چه کارهایی بگیرند! خانم شهید همت یک شرط گذاشته بود و آن این که خطبه عقد ما را امام بخوانند و شهید همت گفته بود: این یک کار را نمی‌کنم. وقت ولی امر مسلمین جهان که مال یک میلیارد مسلمان جهان است بگذاریم پای خطبه عقد؟ گاهی این قدر به خودمان نگاه می‌کنیم که این جور می‌شود. یک کاری با آقا داشته باش که بیارزد یک میلیارد مسلمان جهان معطل بمانند که تو این کار را انجام دهی. یک همچو کاری داشته باش! حالا از امام زمان معنی آیه را با ذهن باز در دائره‌ی باز،

سؤال کن. بین همین ولد صالح این خاندان که اجدادشان در دایره‌ی بسیار ساده آیات را مطرح کردند، حالا آیات از چه پیچیدگی‌هایی برخوردار می‌شود! این آیات لایه به لایه می‌تواند پایین برود. الان بهترین تفسیرها را نگاه کنید، می‌بینید اصلاً در آن‌ها طرح سؤال نشده! که مثلاً این آیه به این آیه چه ربطی دارد؟ این داستان هابیل و قابیل این وسط چکار می‌کند؟ به این بحث چه ربطی داشت؟ و بعد شما متوجه می‌شوید که وقتی داستان هابیل و قابیل را رد می‌کنید، به یکی از احکام سخت قرآن می‌رسید! که «مِنْ أَجْلِ ذَلِكَ كَتَبْنَا عَلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ» آن داستانی که موسی شروع کرد ...

قرآن را به قدر کفایه بخوانید به خدا قرآن از کفایه عمیق‌تر است. خدا عمیق‌تر از ما آخوندهاست! قرآن مهجور است. هرچه سؤال طرح کنی می‌بینی قرآن چشمه‌ی جوشانی است که دائم در فیضان است. این آیه‌ی «مِنْ أَجْلِ ذَلِكَ كَتَبْنَا عَلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ أَنَّهُ مَن قَتَلَ نَفْسًا بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسَادٍ فِي الْأَرْضِ فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا» چه حکمی است؟ حکم فقهی که نیست! آیا یک نفر آدم بکشد نه برای قصاص یا این که فساد کرده باشد که جزای محارب کشته شدن است. نه همین جوری زده یک نفر را کشته، فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا؟ چه کسی گفته؟ به حکم کلامی هم این درست نیست! قواعدی دارد. فرض کنید دو نفر با هم دعوایشان شده، یکی حسادت کرده دیگری را کشته، آیا یعنی کل مردم را کشته؟ چه کسی چنین چیزی گفته؟ این چه قاعده‌ای است؟ اصلاً این چه حکمی است؟ می‌بینید این آیه مفسرین را گیر انداخته؛ یعنی آدم وقتی می‌رود به تفاسیر نگاه می‌کند، می‌بیند عجب صحنه‌ای است! چون که معلوم نیست آیه در چه فضایی است! فقهی نیست چون آیه قصاص نیست. کلامی هم نیست چون عقوبت کسی که کسی را کشته عقوبت کسی نیست که همه آدم‌ها را کشته باشد! حکم و جزا با هم تناسب ندارد! لذا ما ندیم معطل که این آیه یعنی چه؟

در ۲۰ جلسه گذشته توضیح آن آمد که این آیه از آیات فوق‌العاده‌ی قرآن است. این آیه مگر به داستان هابیل و قابیل بر نمی‌گردد؟ اگر نمی‌گفت «مِنْ أَجْلِ ذَلِكَ» ما باید توجیه‌اش را پیدا می‌کردیم و

حال آن که گفته، پس معلوم است آیه به داستان هابیل و قابیل ربط دارد. برمی‌گردیم نقل کلام می‌کنیم به داستان هابیل و قابیل که آیا این داستان دعوی دو برادر بود؟ دعوا و کشتن از سر حسادت صرف بود؟

به فرض دعواها دقت کنید: یک موقع من عصبانی می‌شوم می‌زنم کسی را می‌کشم که قتل عمد محسوب می‌شود؛ چاقو دستم است دارم میوه می‌خورم می‌زنم شکم طرف. یک فرض این است که من نسبت به کسی کلاً حسودیم می‌شود. دعوی دو برادر از سر حسادت که یکی می‌زند دیگری را می‌کشد. یک فرض این است که یکی بی‌تقوا و یکی با تقواست. بی‌تقوا با تقوا را می‌کشد. به چرای آن هم کاری نداریم. فرض بعدی این است که بی‌تقوا با تقوا را برای تقوا می‌کشد؛ یعنی به دلیل تقوا. آیا داستان هابیل و قابیل داستان یک بی‌تقوایی است که یک با تقوا را مثلاً از سر حسادت می‌کشد؟ مثلاً بی‌تقوا پول ندارد با تقوا هم تقوا دارد هم پول، یا این که داستان این است که بی‌تقوا با تقوا را للتقوی می‌کشد؟ فرض داستان، این آخری است.

آیه ۹۲ و ۹۳ سوره نساء را ببینید. یک حرف جالبی مفسرین دقیق در این آیات دارند. «وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ أَنْ يَقْتُلَ مُؤْمِنًا إِلَّا خَطَاً» این آیه بخش فقهی قضیه را بیان می‌کند. مؤمن به لحاظ فقهی یعنی چه؟ به کسی که می‌گویند مسلمان، همان که مخاطب «یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا» است. «وَمَنْ قَتَلَ مُؤْمِنًا خَطَاً فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مِّنْهُ وَدِيَةٌ مُّسَلَّمَةٌ إِلَىٰ أَهْلِهِ إِلَّا أَنْ يَصَدَّقُوا فَإِنْ كَانَ مِنْ قَوْمٍ عَدُوٍّ لَّكُمْ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مِّنْهُ»؛ اگر خطئی کشت یک بنده آزاد می‌کنند و به اهلش دیه می‌دهند مگر این که ببخشند. اگر با هم دشمنی داشته باشند، دیگر دیه نمی‌دهند فقط تحریر رقبه است دیگر پول نمی‌دهند (این آیه آیه مهمی است) «وَإِنْ كَانَ مِنْ قَوْمٍ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ مِّيثَاقٌ فَدِيَةٌ مُّسَلَّمَةٌ إِلَىٰ أَهْلِهِ وَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مِّنْهُ فَمَنْ لَّمْ يَجِدْ فَصِيَامُ شَهْرَيْنِ مُتَتَابِعَيْنِ تَوْبَةً مِّنَ اللَّهِ وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا»، بعد می‌فرماید: «وَمَنْ يَقْتُلْ مُؤْمِنًا مُّتَعَمِّدًا فَجَزَاؤُهُ جَهَنَّمُ خَالِدًا فِيهَا وَغَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَلَعَنَهُ وَأَعَدَّ لَهُ عَذَابًا

عَظِيمًا»؛ اگر متعمداً بزند مؤمنی را بکشد. این جا دیگر آیه از فضای فقهی خارج می‌شود. بحث آیه قصاص نفس نیست. این جا حکم عجیبی می‌دهد، سنگین‌ترین حکم خداست؛ خلود در جهنم و چند ناسزای دیگر؛ یعنی هرچه بد و بیراه است به این‌ها گفته می‌شود: لعنت، غضب، عذاب عظیم. این جا مفسرین گفته‌اند تعلیق حکم بر وصف است که مشعر به علیت است. یک موقع شما می‌گویید: أَكْرَمُ زَيْدًا؛ زید را اکرام کن. یک موقع می‌گویید: أَكْرَمُ زَيْدًا الْعَالَمِ؛ یعنی أَكْرَمُ زَيْدًا لِعَلْمِهِ؛ یعنی مشعر به یک نوع علیت است. در وصف و لقب این‌گونه است. این جا وقتی می‌گوید: «قَتْلُ مُؤْمِنًا»، مؤمن در حکم کلامی نه فقهی و یک حکم کلامی را دارد بیان می‌کند؛ یعنی کسی که بزند از عمد مؤمنی را بکشد به خاطر ایمانش، این مشعر به علیت است. نمی‌خواهم بگویم ظهور در علیت دارد که اگر من می‌گفتم لایمان شما می‌گفتید لازم نبود چون ظهور دارد. مشعر به علیت در جایی می‌گویند که ظهور ندارد، یک درجه پایین‌تر است. همین که می‌گویند اکرم زیداً العالم یک نکته‌ای می‌فهمی و آن لِعَلْمِهِ است.

(سؤال) فرض دیگر «مَنْ يَقْتُلُ مُؤْمِنًا» می‌دانید چه می‌شود؟ این که دو نفر با هم دعوایشان می‌شود آن یکی دیگری را هل می‌دهد و چاقو می‌کشد او را می‌کشد، این می‌شود «وَمَنْ يَقْتُلُ مُؤْمِنًا مُتَعَمِّدًا». این قتل عمد محسوب می‌شود. همه همین جوری یک نفر را می‌کشند. متعمداً بالاخره یک نفر تو یک لحظه خون به مغزش نمی‌رسد که این کار را می‌کند. نمی‌نشیند همان لحظه همه عواقب را حساب کند! که می‌گویند: «الامتناع بالاختیار لاینافی الاختیار»؛ کسی که به سوء اختیار خودش را وارد صحنه‌ای بکند و کار از دستش در برود، این منافاتی با اختیار ندارد. مثل این که کسی بالای پشت بام برود خودش را خم کند بعد پایین پرت شود. بعد بگوید: خدایا من که نمی‌خواستم بروم پایین، یا یک نفر وارد صحنه‌ی دعوا می‌شود یکهو قاطی می‌کند تهدید به مرگ می‌کند و چاقو می‌کشد و حمله می‌کند و می‌زند می‌کشد. این قتل عمد است، عمدی کسی را کشته. اما کسی که تصدیق ندارد و سوار

ماشین می‌شود، اگر کسی را بکشد به لحاظ واقعی قتل عمد محسوب نمی‌شود. اگرچه به لحاظ قانونی قتل شبه عمد است.

به هر حال برای کسی که قتل عمد کرده بدترین جزاها را نمی‌آورند. مثلاً اوباما راست راست راه می‌رود و وقتی مرد هیچ چیزیش هم نمی‌شود! بعد کسی که زده برادرش را کشته، اگر اعدام هم شود، در قعر جهنم می‌رود؟ این نیست مصداق واقعی «وَمَنْ يَقْتُلْ مُؤْمِنًا مُتَعَمِّدًا» کسانی هستند که به اسلام ستیزی رو آوردند. اصلاً لایمان دارند افراد را می‌کشند. به دلیل مسلمان بودن افراد، دارند آن‌ها را می‌کشند. به دلیل مسلمان بودن افراد، آن‌ها را تحقیر می‌کنند.

کشتن امام به منزله نابودی امت است

بعضی از مفسرین نیش قلمی زده‌اند و در حد ضرب قلم اشاره کرده‌اند و گفته‌اند «فَكَانَ مَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا»؛ یعنی کسی بزند امام و ولی را بکشد؛ یعنی این رشته تسبیح را پاره کند. کسی که این کار را بکند کلاً تسبیح را نابود کرده تمام رشته‌ها را پاره کرده. من می‌خواهم بگویم کار از ضرب قلم فراتر است. وقتی نگاه می‌کنید آیه «مِنْ أَجْلِ ذَلِكَ» می‌شود آیه‌ی حقوق بشری، مفاد حقوق بشر با مفهوم دینی. همین چیزی که شما می‌گویید قابیلیان زمان، هابیلیان زمان. درگیری قابیلیان زمان با هابیلیان به خاطر دین، چون قابیل با هابیل به خاطر دین درگیر شد. اگر کسی جزء قبیله قابیلیان باشد، این شعر نیست. در دعای ندبه می‌گوییم: «أَيْنَ الطَّالِبِ بِدَمِ الْمُقْتُولِ بِكَرْبَلَا». کو مجرم؟ کو جانی؟ کو متهم؟ کسی که کشته هفت جد و آبائش نیستند! اصلاً به لحاظ فقهی نمی‌شود هم گرفت. مگر می‌شود نسل هفتم کسی را گرفت و گفت: چون جد هفتم تو زده جد هفتم ما را کشته باید قصاص شوی؟ این نیست! پس قرار است حضرت مهدی یقه‌ی چه کسی را بگیرد؟ یقه‌ی قابیلیان زمان را. این یک فرهنگ قرآنی است که توضیح دادیم. این که ما یا به فضل خدا از اصحاب ابی‌عبدالله قرار می‌گیریم، یا خدای ناکرده یزیدی می‌شویم، این‌ها مصحح دارد. اگر کسی به خاطر دین با کسی درگیر

می‌شود در قبیله‌ی قابیلیان است. این کسی است که «فَقَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا». این می‌شود حقوق بشر به سبک دیگر، به سبک کلامی. این همان چیزی است که در خطبه ۱۲ نهج البلاغه در جنگ جمل حضرت می‌پرسد: «أَهْوَىٰ أَحْيَاكَ مَعَنَا؟» آیا برادرت هم دوست داشت با ما باشد؟ می‌گوید: بله و حضرت می‌فرماید: «فَقَدْ شَهِدَ مَعَنَا وَلَقَدْ شَهِدْنَا فِي عَسْكَرِنَا أَقْوَامٌ فِي أَصْلَابِ الرَّجَالِ وَأَرْحَامِ النِّسَاءِ»؛ قطعاً در این جنگ با ما بود. کسانی در این جنگ با ما بودند که در رحم مادر و در صلب پدرانشان بودند؛ یعنی هنوز به دنیا نیامده بودند اما با ما بودند. چه مصححی باعث این می‌شود؟ تمام شگفتی این خطبه در دلیل آخرش است: «سَيَرُغْفُ بِهِمُ الزَّمَانُ وَيَقْوَىٰ بِهِمُ الْإِيمَانُ»؛ زمان آن‌ها را بیرون خواهد ریخت و ایمان‌ها به واسطه‌ی این‌ها تقویت خواهد شد. این‌ها برای چه رفته بودند بجنگند؟ این‌ها رفته بودند ایمان تقویت کنند. فرضاً جنگی نبود ما باید چه کنیم؟ هر که بایستد که ایمان را تقویت کند گویا در جنگ جمل بوده و می‌رود جزو اصحاب حضرت، می‌رود در صفین. این همان است که در قرآن سرّ آن را با عنوان «تَشَابَهَتْ قُلُوبُهُمْ» (بقره: ۱۱۸) بیان می‌کند. چرا قرآن گوش یهود را می‌کشد؟ چرا قرآن می‌تواند اگر گنه کرد در بلخ آهنگری، به شوشتر زند گردن مسگری؟ با چه مصححی؟ چون قلب‌هایتان شبیه هم هست، شما هم اصلاً همان هستی، لذا باید برگشت به دعوای هابیل و قابیل و فهمید که اصلاً مسئله چه بوده؟ برای چه با هم جنگیدند؟ در روایات هم آمده و صریح قرآن است که هابیل از خودش دفاع می‌کرد، «وَلَوْلَا دَفَعُ اللَّهُ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَهْدَمْتُمْ صَوَامِعَ وَبَيْعَ وَصَلَوَاتٍ وَمَسَاجِدَ» (حج: ۴۰)؛ اگر دفاع نبود نه مسجدی بود و نه کلیسایی و کنیسه و عبادتگاهی. اصلاً هیچ چیز باقی نمی‌ماند. دفاع نباشد که جباران عالم نمی‌گذارند چیزی باقی بماند! این نیست که اسلام نباشد مسیحیت بماند. «لَهْدَمْتُمْ صَوَامِعَ وَبَيْعَ وَصَلَوَاتٍ»، اصلاً می‌خواهند خدا نباشد. کارشان این است. «وَلَوْلَا دَفَعُ اللَّهُ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَفَسَدَتِ الْأَرْضُ» (بقره: ۲۵۱)؛ زمین فاسد می‌شود.

در این دعوی قبیله قابیلیان و هابیلیان است اگر کسی کسی را بکشد، «فَكَانَ مَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا» این آیه به لحاظ حقوق بشر دینی پای همه دعوای ایستاده «وَمَنْ أَحْيَاهَا فَكَانَ مَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعًا» که توضیحات هرمنوتیک دارد.

اما آن چه که نه فقط در داستان هابیل و قابیل بلکه در داستان دشمنی مهم است این است که سراسر قرآن **دشمن شناسی** و **شیطان شناسی** است، می فرماید: شیطان دشمن است این دشمن را دوست نگیرید! ضمن این که خدا دشمن را از بین نمی برد ولی اگر دست ما بود شاید روزی دشمن را قطع می کردیم. می گفتیم اصلاً این نباشد. اما اگر این نباشد صحنه ی جبهه ی جهاد اکبر برای مؤمن نیست. جبهه جهاد اکبر مؤمن چه جوری باید باشد؟ این اخلاق های حاکم بر عالم را باید فهمید.^۷

(سؤال) یک سطح بحث دعوایی است که للتقوی و للایمان است که مصحح «فَكَانَ مَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا» همان است. یک بحث دیگر هم هست که می شود به ضرب قلم و نیش قلم به آن اشاره کرد، نقش خود هابیل است. هابیل که بوده؟ هابیل وصی آدم بوده. هابیل کسی بوده که قرار بوده تمام ودایع به او سپرده شود. اصلاً بعد هابیل است که خدا شیث را به آدم می دهد. این شاید مصحح آن ضرب قلمی باشد که کشتن وصی انجام شده. هابیل در این سناریوی چهار پنج نفره جز این که خودش یک مؤمن است و یک وصی هم هست. برای همین است که در روایات ما آمده خدا شیث را به عنوان هبئه الله به حضرت آدم داد و جالب است که هبئه الله می دانید لقب کیست؟ لقب حضرت علی است. حضرت علی اشاره کردند که هبئه الله لقب من است چون شیث هبئه الله بوده است؛ یعنی گره زدن این داستان به داستان خلقت! بعد از کشته شدن هابیل خدا شیث را به آدم می دهد و جالب است که اتفاقاً لقب هبئه الله را حضرت علی بعد از فوت ابراهیم (فرزند پیامبر) گرفت. آن موقع است که نقش قابیل در این سناریو به عنوان وصی آدم هست. لذا از چند لایه قابل بررسی است که بعضی از لایه هایش به مصحح هایی که به تقطیع آیه باشد که گفتیم که آیات را باید تقطیع کنیم که این کار را ائمه می کنند،

ائمه آیات را تقطیع و سیاق‌بندی می‌کنند و برداشت‌های دیگر می‌کنند ولی سطح آیه، ظاهر آیه در ارتباطش با آیات دیگر کار را در این حد نمی‌آورد که یک نفر کسی را گشت، پس قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا. این نیست.

سؤال: آیا این فقط به امام برمی‌گردد یا به مجاهدی هم برمی‌گردد. فرض کنید مجاهدی در جبهه دارد می‌جنگد، شهید می‌شود. آن وقت کسی که او را کشته، لایمانه کشته، این هم مصداق قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا می‌شود؟

جواب: بله اگر دشمن لایمان دارد با این می‌جنگد. یک موقع یک عراقی را می‌آورند او نمی‌آید لایمان با ما بجنگد. این اگر می‌جنگد به خاطر ایمان رزمنده ما با او نمی‌جنگد، یک تبلیغاتی برایش بوده و الا خودش هم نماز می‌خواند؛ یعنی لزوماً هر عراقی که زد یک ایرانی را کشت، این قابیل در برابر هابیل نیست. اگر لایمان زده باشد کشته باشد. البته ما نمی‌دانیم ولی اگر بگوییم همه عراقی‌ها قابیل هستند درست نیست؛ چنانچه هر مجاهدی لایمان نرفته بجنگد. ما در صدر اسلام شهید راه خر هم داریم که رفته خر را غنیمت بردارد، او را کشته‌اند.^۸

صلوات

۱. میزان الحکمه، ج ۱، ص ۵۴۶ و ۲۱۴۴.
۲. خلاصه الاقوال فی معرفه الرجال، ص ۱۳۱، ش ۳۴۹.
۳. نهج البلاغه، خطبه ۱۸۱: أَيْنَ إِخْوَانِي الَّذِينَ رَكِبُوا الطَّرِيقَ، وَ مَضَوْا عَلَى الْحَقِّ؟ أَيْنَ عَمَارٌ؟ وَ أَيْنَ ابْنُ التَّيْهَانِ؟ وَ أَيْنَ ذُو الشَّهَادَتَيْنِ؟
۴. سوره مائده، آیه ۲۶: قَالَ فَإِنَّهَا مُحَرَّمَةٌ عَلَيْهِمْ أَرْبَعِينَ سَنَةً يَتِيهُونَ فِي الْأَرْضِ.
۵. سوره بقره، آیه ۵۸: وَادْخُلُوا الْبَابَ سُجَّدًا وَقُولُوا حِطَّةً نَغْفِرْ لَكُمْ خَطَايَاكُمْ.
۶. سوره بقره، آیه ۵۸: وَإِذْ قُلْنَا ادْخُلُوا هَذِهِ الْقَرْيَةَ فَكُلُوا مِنْهَا حَيْثُ شِئْتُمْ رَغَدًا وَادْخُلُوا الْبَابَ سُجَّدًا وَقُولُوا حِطَّةً نَغْفِرْ لَكُمْ خَطَايَاكُمْ وَسَنَزِدْهُ الْمُحْسِنِينَ.
۷. وقتی می‌خواستند انجمن را تعطیل کنند گفتیم: درست است که ما مخالفیم و داد می‌زنیم ولی وقتی می‌کنید تک صدایی، دیگر این طرف دیگر جبهه ندارد. نمی‌دانیم سر چه کسی باید داد بزنیم! نمی‌دانیم با چه کسی باید دعوا کنیم؟ الان بسیج نمی‌داند چکار باید بکند! طرف دعواش الان کیست؟ این کار را کردند و حالا در دانشگاه نتیجه‌اش این شده که بچه‌های بسیج می‌آیند می‌گویند: ما نمی‌دانیم با کی دعوا کنیم! هویت افراد به وجود مخالف است. تعطیل کردن طرف مطلقاً باعث می‌شود طرف مقابل انگیزه‌اش را از دست بدهد. شما سیاست امریکا را نگاه کنید. سیاستش بر این است که کلاً دشمن داشته باشد. یک موقع با بلوک شرق درگیر می‌شود، شرق که می‌خواهد، اسلام را بزرگ می‌کند

تو چشم می‌کند و با آن درگیر می‌شود. بعد ایران را بزرگ می‌کند و با آن درگیر می‌شود؛ چون که هویت آدم‌ها به این برمی‌گردد که دشمن داشته باشند و با آن بجنگند. الان بردهای بسیج خنده‌دار شده. دشمن که نمی‌میرد وقتی فعالیتش را تعطیلش کنی، زیرزمینی می‌شود و فکر می‌کنیم چه هنری کرده‌ایم! بچه‌های بسیج می‌گویند: ما انگیزه‌مان را از دست داده‌ایم. با چه کسی درگیر شویم؟ روی برد برای چه کسی مطلب بزنیم؟ تازه این مال دشمن مطلق است. خود ورود به این جور فضاها ظرفیت آدم را بالا می‌برد. ببینید تراز انقلاب با همین فتنه بالا رفت. قرار نیست که فتنه درست کنیم که تراز انقلاب بالا رود! ولی خودش می‌تواند یک منطقی باشد که بر فرض همه دشمن‌ها را خفه کنید، انگیزه‌ی افراد هم از بین می‌رود. خدا به شیطان روزی می‌دهد برای این که مؤمن در جبهه جهاد اکبر باشد. اگر شیطان نباشد، صحنه جبهه جهاد اکبر هم برای مؤمن نیست! یک خرده باید این‌ها را تحمل کرد. آدم با داد زدن کیف می‌کند. یک موقع کاملاً طرف را کن فیکون می‌کنید. در این‌ها یک ظرافت‌ها و دقت‌هایی وجود دارد. دیدید بعضی برای این که پشه نیاید کلا در را باز نمی‌کنند. خوب پشه نمی‌آید، دیگر هوا هم نمی‌آید! یعنی شما حضری خفه بشوی ولی پشه نیاید! در طبیعت هوا و پشه با هم است. اگر بخوای جلوی هر جنبنده‌ای را بگیری دائم باید منفذها را تنگ و تنگ‌تر کنی.

یک منطق دیگر که با سعه‌ی صدر برخورد می‌کند، همان است که آقا به عنوان کرسی آزاداندیشی مطرح می‌کند. آقا خیلی حکیم است! آزاد اندیشی یعنی این که طرف می‌رود در دانشگاه حرف می‌زند؛ در سپاه آمدند اجرا کنند چهار نفر حرف زدند برایشان پرونده باز شد! این که نمی‌شود! آزاداندیشی؛ یعنی بگو! بریز بیرون! بحث کنترل کردن بحث دیگری است. آزاداندیشی این هنر است که باشد چندتا پشه داخل بیاید ولی هوا می‌آید. بعد طرف مقابل گر می‌گیرد که جواب آن‌ها را بدهد ... ولی کو تا این سعه‌ی صدرها! وقتی داد می‌زنیم نمی‌خواهیم که صدایی بشود؛ صدا در بیاوریم، کسی را کوچک کنیم. ما می‌خواستیم داد بزنیم و تراز انقلاب با این داد زدن‌ها بالا برود! انگار هویت مؤمن در همین دشمن‌شناسی‌ها روشن‌تر می‌شود. همواره با این سؤال‌ها و جواب‌ها ترازها بالا می‌رفته. بسیاری از ترقی‌ها در مباحث کلامی این بود که اشعری‌ها به اعتقادات ما شبیه کردند. هرچه شبیه می‌کردند تراز بحث بالاتر می‌رفت. یک موقع در برابر استاد مطهری شبیه بروز می‌کرد. در مقابل سروش آقای مصباح ظهور کرد. نتیجه این شد که اگر کسی بنشیند پای مباحث کلامی می‌بیند به مراتب از قبل پخته‌تر شده. همین بحث فتنه هویت انقلاب را ارتقا داد، تراز بحث‌ها را بالاتر برد. این را گوشه ذهن‌تان داشته باشید! اگرچه این شاید برای گوینده پرونده شود! و بگویند با این حرف‌های شما مطمئن هستی که چند تا سروش تحویل جامعه نمی‌دهی؟ می‌گویم: نه! از کجا بدانم؟ ولی چون ممکن است چند تا پشه درآید کلاً ما هیچ تحولی ایجاد نکنیم که اتفاقی نیفتد؟ اگر دیده‌ها را یک کاری کرد ممکن است انسان تصمیم‌های دیگری بگیرد. در زمانی آقا بحث کرسی‌های آزاداندیشی را مطرح کرد، که اصلاً برگ برنده را وسط گذاشت! منتها فکر نمی‌کنم خیلی آن‌طور که باید، اجرا شده باشد! (سؤال) برای همین است که باید مدیریت شود. خیلی‌ها در دور دست‌ها متوجه دشمن نمی‌شوند؛ لذا با کرسی آزاداندیشی این داستان را می‌شود مدیریت کرد؛ یعنی شما بتوانید آرامش را در دانشگاه داشته باشید، دشمن فکری را داشته باشید، شور و حرارت بچه‌ها را هم داشته باشید و بتوانید مدیریت هم بکنید. خداوکیلی طرح‌ها و پیشنهادهای آقا مال کسی است که در قرآن ذوب شده باشد. من مصحح‌های قرآنی آن‌ها را می‌توانم پیدا کنم. پاورقی بزنم بگویم آیه‌ی این حرف آقا این است. مدیریت دانشگاه و از بین نبردن انگیزه‌ها با کرسی آزاداندیشی اتفاق می‌افتد نه این که کلا طرف را نابود کنید. مگر بسیج نمی‌داند آمریکا و اسرائیل دشمن است ولی آدم از بردهای تبلیغاتی آن‌ها خنده‌اش می‌گیرد.